

غبار قله بلند آزادی و ابر
مرد قرن بیستم افغانستان

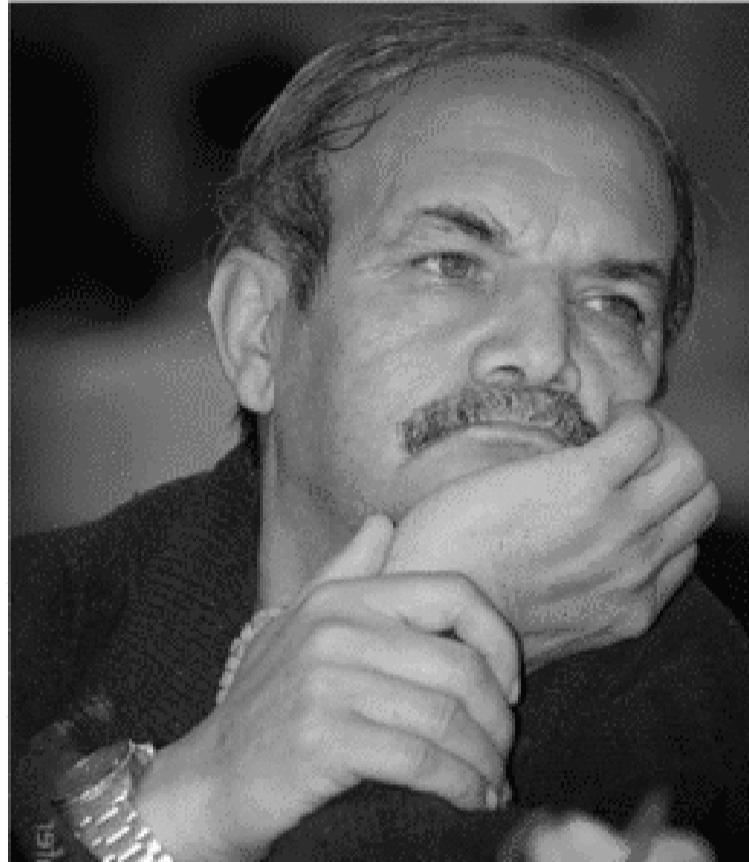
■ میر محمد محفوظ ندایی / بخش نخست



در میان فرزانه گان نام آور صدسال کشور «میر غلام محمد غبار» از تشخیص و برجستگی ویژه‌ای برخوردار است. و کم‌تر شخصیتی را می‌توان سراغ نمود که با او هم‌سنگ و هم‌سنگر گردد. در یغا نمی‌توان گذشت که تا همین اکنون هم از این فرزانه مرد سرافراز تاریخ ادب و سیاست تجلیل و تکریمی که شایسته شخصیت جامع و چند بُعدی او باشد، صورت نگرفته است. بگذریم از این درد نهفته که اکثر جریانات روشن‌گری و مبارز چپ‌اندیش کشور، با سکوت اسرار آمیز در برابر حبس و مصادره تاریخ یگانه و گران‌سنگ افغانستان جلد اول (افغانستان در مسیر تاریخ) سپس هم‌دستی در توطئه سکوتی که بخاطر به فراموشی سپردن نام آن فرزانه مرد بر پا شده بود، بدترین ناسپاسی‌ها را روا داشتند که بیشتر از هر کسی مدیون او بودند. زیرا «م، غ، م، غبار» آخرین بازمانده‌ای نسلی بود که در سیاه‌ترین و وحشی‌ترین دوران تاریخ معاصر کشور ما علیه استبداد و خودکامه‌گی به مبارزه برخاسته، شرافت و آزادی را با قبول انواع مصایب و ناگواری‌ها پاسداری ص ۶

روشن فکر و وسوسه‌ی قدرت؛
نگاهی به استاد قسیم اخگر و زمانه‌اش

■ مجیب مهرداد



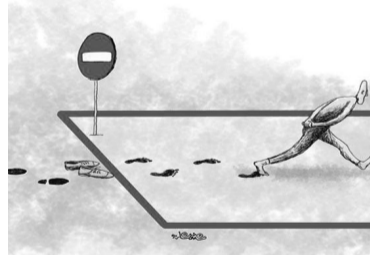
سزیف از موجودات اساطیری یونان باستان است. او به روایت اساطیر، از خردمندان زمین، متبحر در انواع حیل و نیرنگ بوده است، اما چرا به شوربختی‌ای چنان عظیم گرفتار شد؟ سزیف نقشه‌های خدایان را فاش می‌کرد؛ به گونه نمونه او به آزوپوس، خدای رود، خبر داد که ربودن دختر وی کار زیوس بوده است. بر همین اساس یک‌بار به سرزمینی بایر در قعر زمین تبعید شد و بار دیگر باید آن سنگ بزرگ را هر روز به آن قله‌ی رفیع می‌برد تا دوباره از آن‌جا فروغلتد و دوباره این کار را از سر آغاز کند؛ چنین بود عذاب الیم و ابدی‌ای که سزیف گرفتار آن شده بود. سرنوشت روشنفکر در افغانستان نیز چنین است، موجود خردمندی که نقشه‌های خدایان (شاهان ستمگر، دیکتاتورها) را فاش می‌کند. من از استاد اخگر بار بار شنیده‌ام که می‌گفت وظیفه روشنفکر، شهادت دادن است.

آنانی که چی در هیات غالب و چی در هیات مغلوب باقی ماندند، دچار

ص ۲

چه کسی زنگوله را
به گردن پشک می
اندازد؟

ص ۳

دلایل بروز فساد اداری
در محیط کار و راه حل
آن

ص ۳

ازره‌گی (هزاره‌گی) زبان نه،
گویش است

■ یعقوب یسنا

دو مورد جدن تفاوت داشته باشد؛ این پنج مورد است: آواشناسی (تولید و درک صوت‌های گفتار)، واج‌شناسی (الگو بندی صوت‌های گفتار)، واژه‌سازی یا صرف (چگونه‌گی ساختن واژه‌ها و به کارگیری آن‌ها)، جمله‌سازی یا نحو (چگونه‌گی ساختن جمله‌ها و جایجایی نهاد و گزاره)، و معناشناسی (تفسیر واژه‌ها و جمله‌ها). از جمله‌ی این پنج مورد، تفاوت جدی در دو مورد می‌تواند تفاوت زبانی را به وجود بیاورد؛ این دو مورد است: واژه‌سازی و جمله‌سازی

اگر دو یا چند زبانی، واژه‌های مشترک یا بنا به اعتبار قرض‌گیری یا بنا به اعتبار هم‌خانواده‌گی زبانی با هم داشته باشند اما در قواعد گزینش، کاربرد واژه‌ها و واژه‌سازی، و در قواعد ترکیب عناصر جمله، باهم جدن تفاوت کند؛ نتیجه‌ی این تفاوت به دو زبان



شاید این نوشته، احساس پوپولیستی تعدادی از دوستانم را برانگیزاند، و این‌کار را دلیلی بر بی‌مهری به گرایش‌های قومی (ازره‌گی) بدانند اما من این‌کار را بر مبنای دریافت زبان‌شناسی انجام می‌دهم؛ به طور ویژه با سه دریافت زبان‌شناسی از «زبان»، «گویش» و «لهجه»؛ این که زبان چه حدودی دارد، گویش چه حدودی دارد، و لهجه چه حدودی دارد؛ بعد می‌خواهم بلی دوستانی که «ازره‌گی» را زبان می‌نامند پاسخ بدهم که ازره‌گی زبان است یا نه.

تصور کلی از حدود یک زبان تا زبان دیگر این است که در یک گویش‌عام یک زبان، از زبان دیگر این باشد که زبان غیر از زبان خودش برایش فقط مجموعی از صداها شنیده شود که گویا معنا نداشته باشد، و نتواند حتا مجموعی از آواها را هم چون کلمه‌ای، درک و احساس کند؛ البته این دریافت یک آدمی است، از زبان خودش تا زبان دیگر که غیر از زبان خودش، با زبان دیگر نا آشنا باشد.

اما دریافت زبان‌شناسی از یک زبان این است که لااقل با زبان دیگر یا با زبان‌های دیگر، از پنج مورد، در

بررسی چالش‌های تطبیق
عدالت انتقالی در افغانستان

■ ابراهیم داریوش / بخش دوم و پایانی

۲. موانع سیاسی

کشورهای پس از جنگ که عدالت انتقالی را برای رسیدن به صلح و دموکراسی حاکمیت به عنوان میکانیزم کارا و ملی انتخاب کرده اند وجود داشته است. در افغانستان نیز این امر صدق می‌کند. حضور عاملین جنایات در ساختار قدرت بر اساس فیصله نامه بن نقش آن‌ها را در حیات سیاسی کشور تداوم بخشید. این نکته‌ای بود که قربانیان دهه جنگ را نسبت به روند سیاسی بی‌اعتماد ساخت.

مسئله مهم دیگری که در بعد سیاسی پیش‌روی عدالت انتقالی و فعالیت‌های حقوق بشری ایستاده است، به ابزار سیاسی تبدیل شدن خود مسئله عدالت انتقالی است. وقتی گروهی از قربانیان مربوط به یک قوم بودند. رهبران قوم کوشش کردند تا به اشکال مختلف در میان شان نفوذ کنند و تمام پروسه را به پرسش بکشند. و در عین حال

تجارب پس از جنگ در سایر کشورها نشان داده است که دولت‌ها در آغاز دم از اصلاحات و شکل‌گیری نظام‌های جدید به ارزش‌های حقوق بشری بسیار متعهد هستند. چون زیر فشار جامعه‌ی بین‌المللی این اندیشه‌ها در درون نظام شکل می‌گیرد. ولی همین که این دولت‌ها دریافتند که می‌توانند برای جغرافیای ملی خود تصمیم بگیرند، به برخوردهای مطلق‌گرایی و توتالیتری روی می‌آورند. دولت افغانستان نیز سعی کرده است از همین شیوه در زمینه‌های حقوق بشر استفاده کند (ملک ستیز، ۱۳۹۱: ۶۴). از مشکلات اساسی دیگری که در بعد سیاسی فراراه تطبیق عدالت انتقالی و فعالیت‌های حقوق بشر وجود دارد. حضور عاملین جنایات و حامیان شان در قدرت است. این مسئله‌ای است که تقریباً در تمام

ص ۵



نظر به گزارش «سازمان جهانی شفافیت»، افغانستان در فساد اداری همراه با سومالیا و کره شمالی در صدر کشورهای جهان قرار دارند. فساد اداری یکی از پدیده‌های سازمانی است که روند توسعه یک کشور را به طور چشم‌گیری با مشکل روبرو می‌کند. با وجود تمام برنامه‌ریزی‌ها و توجهی که از سوی کشورها در زمینه مبارزه با این پدیده شوم صورت گرفته؛ ولی با آن هم شاهد روند روبه‌رشد آن در ابعاد گوناگون جامعه هستیم. صاحب‌نظران در زمینه مبارزه با فساد اداری، معتقد به روی‌کردهایی هستند که آن بیشتر بر پیش‌گیری از بروز چنین پدیده‌ای باشد.

تا اینکه بخواهد از راه اعمال مجازات بر کارکنان خطای با چنین پدیده گسترده‌ای مبارزه کند. رویکرد اساسی که این مقاله بر آن تأکید دارد این است که به جای اتکا بر رویه‌هایی که مبتنی بر تنبیه بعد از ارتکاب فساد است، ایجاد و راه‌اندازی یک سیستم پیش‌گیری از فساد که هسته مرکزی آن فرهنگ جامعه و فرهنگ اداره یا سازمان، امری ضروری است. این رویکرد اقداماتی هم چون هویت بخشی به کارکنان، تثبیت سیستم اجتماعی، ایجاد تعهد درونی در کارکنان، تثبیت شیوه‌های انگیزشی و ارایه الگوهای مناسب رفتاری که از مهم‌ترین کارکردهای فرهنگ سازمانی هستند را به منظور ایجاد فضایی که نهی‌کننده فساد اداری است، مورد تأکید قرار می‌دهد. تجربه‌های به دست آمده از کشورهای مختلف نشان‌گر این است که فساد امری پیچیده، پنهان و متنوع است.

از این رو، مبارزه با آن نیز باید امری مستمر، طولانی و پیچیده باشد. درحقیقت، فساد (در ابعاد اداری و ابعاد دیگر جامعه) مانند عفونت است که اگر به اندام و پیکر جامعه راه یابد، اعضای آن را یکی پس از دیگری عفونی کرده و از کار می‌اندازد و چه بسا گسترش این عفونت، کل پیکر جامعه را فاسد کند. اصطلاح فساد اداری که آن را در برابر سلامت اداری به کار می‌برند، مدت زیادی است که مورد توجه اندیش‌مندان و صاحب‌نظران مختلف سازمانی قرار گرفته و تلاش کرده اند با ارایه تعاریف منطقی با اصول سازمانی در جهت رفع آن گام بردارند که وجه اشتراک اغلب تعاریف ارایه شده در باره فساد دستگاه‌های دولتی را

دلایل بروز فساد اداری در محیط کار و راه حل آن

فیاض الدین غیانی

رابطه هیچ نوع موفقیت حاصل نشده است که می‌تواند دو دلیل اصلی آن را چنین نام برد.

۱- تلاش‌های صورت گرفته از سوی دولت و دستگاه‌های نظارتی دیگر به منظور مبارزه با فساد، سیستماتیک نبوده است. بدین معنا که هر از چند سال با تغییر مسوولین و شدت و ضعف فشارهای اجتماعی، محتوای برنامه‌ها برای مبارزه با فساد تغییر کرده و برنامه‌ها انسجام خود را برای دستیابی به هدف‌ها از دست داده‌اند.

۲- دلیل مهم دیگر این است که برنامه‌های صورت گرفته از سوی دولت ظاهراً بر روی تنبیه و مجازات متخلفان متمرکز بوده است؛ به جای آن‌که بر پیش‌گیری از بروز فساد تأکید داشته باشد. بررسی‌های صورت گرفته بر روی پدیده فساد اداری حکایت از پیچیده بودن و گسترده بودن عوامل موثر در شکل‌گیری این پدیده دارد. به‌طور کلی می‌توان عوامل اصلی شکل‌گیری این پدیده را چنین تقسیم‌بندی کرد:

جنگ‌های داخلی: بیشتر از سه دهه جنگ تمام‌هست و بود و ساختارهای اداری کشور را از بین برده که ایجاد و از سرگیری این همه ساختارها کاریست دشوار و زمان‌گیر.

کشت و قچاق مواد مخدر: یکی از عوامل دیگر فساد اداری زرع و قچاق مواد مخدر است که نظر به گزارش UNODC ۹۰ درصد مواد مخدر جهان در افغانستان تولید می‌گردد.

عدم نظارت درست بر کمک‌های جامعه جهانی: عدم نظارت و کنترل درست کمک‌های مالی جامعه جهانی و نبود یک میکانیسم معین جهت مصرف آن فساد را گسترده‌تر ساخته است.

عوامل فرهنگی و محیطی: واقعیت این است که در نظام اداری کنونی، انتصاب و اختصاص پست‌های سازمانی بر مبنای رفیق‌بازی و یا رشوه به صورت امری عادی درآمد و تبتانی بین افراد متمول، سیاست‌مداران و عوامل بوروکراسی اداری برای عبور از فیلترهای نظام اداری، یک جریان پذیرفته شده است؛ که نتیجه آن بروز فساد بویژه در سطح کلان جامعه بوده است.

عوامل شخصیتی: در تمام کشورها بویژه کشورهای توسعه یافته، برای پست‌های اداری و سازمانی شرایط احراز معرفی می‌گردد، که انتخاب و انتصاب افراد بر مبنای آن شرایط صورت می‌گیرد. در

رقابت سالم در بازار از جمله این موارد هستند. یکی از مهم‌ترین اجزای این سامانه پیش‌گیرانه عامل فرهنگ سازمانی است. نقشی که فرهنگ سازمانی، به عنوان یکی از بخش‌های برنامه‌نظام منسب پیش‌گیری از فساد اداری می‌باشد. همان‌طور که مشخص است، فرهنگ سازمانی از طریق کارکردهای اساسی که از آن برخوردار است، با تأثیر بر کارکنان، می‌تواند از قابلیت بالایی برای پیش‌گیری از بروز فساد اداری برخوردار باشد.

فرهنگ سازمانی، می‌تواند به عنوان مرجعی



برای احساس هویت کارکنان محسوب شود. به گونه‌ای که آنان شخصیت خود را وابسته به فرهنگ سازمانی دانسته و از آن کسب اعتبار کنند. اگر سازمان از فرهنگ مطلوبی برخوردار باشد، این ذهنیت را در کارکنان ایجاد می‌کند که آنان، افرادی ارزش‌مند هستند، بر این اساس احتمال بروز رفتارهای نامطلوب در کارکنان نیز کاهش می‌یابد. در فرجام این نبشته امید آن است که مقامات ذی صلاح حکومت افغانستان در نهادهای که در پیوند به فساد اداری در داخل و بیرون افغانستان فعالیت دارند از روش‌های موثر مبارزه با فساد اداری استفاده نموده و این کشور را از این بدنامی بزرگ نجات دهند.

است که واحدهای اداری معمولاً با تعداد زیادی از قوانین و مقررات غیرواقعی و یا غیرضروری مواجه هستند، و ابهامات موجود در رویه‌های اداری و استانداردهای جاری کار، امکان هرگونه تصمیم و اقدامات خودسرانه‌ای را به کارگزاران آن‌ها می‌دهند. همان‌طور که عوامل به وجود آورنده فساد در جامعه از گستره بالایی برخوردار است، آثار و نتایج ناشی از فساد در جامعه نیز بسیار گسترده است. فساد هم‌چون غده‌ای سرطانی است که آسیب‌های بسیاری را بر جامعه و کشور وارد می‌آورد. صدمه زدن بر اعتماد مردم نسبت به حکومت، ممانعت از ثبات سیاسی و اقتصادی و پیوسته‌گی اجتماعی و ممانعت از توسعه اقتصادی کشور از طریق تخریب

سال گذشته، یک قشر جدید اجتماعی که می‌توان نام‌های مختلفی چون اشرافیت جنگی، اشرافیت جهادی، اولیگارشی فساد و غیره به آن گذاشت، از شبکه‌های سران و فرماندهان جهادی گرفته تا ملیشای وابسته به رژیم‌های قبلی و روشنفکر نمایان و تکنوکرات‌های حاضر به خدمت آنها و وابستگان شان در داخل و خارج کشور شکل گرفته است که ستون اساسی قدرت دولت کنونی را تشکیل می‌دهد. نخبگان همین لایه اجتماعی است که مجموعه‌ای از اقتصاد غیرقانونی چون مافیای زمین، قاجاق مواد مخدر، قرارداد‌های بزرگ دولتی و خارجی را در اختیار داشته و عاملین اصلی فساد مالی و اداری در کشور می‌باشند. این‌ها با استفاده از امکانات مالی، نظامی و دولتی از یکسو و استفاده از بزرگی از سلاح‌های ذهنی چون جهاد، دین و قوم از سوی دیگر به طور مستقیم و غیرمستقیم بر همه شؤون جامعه تسلط یافته، مسیر حوادث را کنترل نموده و سالهاست که مردم، ارزش‌های جهاد و حتی دموکراسی را به گروگان گرفته‌اند. خصوصیت مشترک آنها گریز از نظم و قانون، جاه‌طلبی افراطی، زراندوزی،

کمیسیون حقوق بشر افغانستان و رییس آن از تکمیل پروسه مستند سازی جنایات ضد بشری خبر داد و امیدواری‌های را در اذهان مایوس جامعه خلق نمود ولی این صدا نیز به خاموشی گرایید. در این اواخر لستی از زمین‌خواران و یا به عبارت دیگر مافیای زمین در روزنامه هشت صبح به نشر رسید. ولی متأسفانه هیچگونه عکس‌العمل مثبت و اقدام قانونی از جانب ارگان‌های مسؤول دولتی را شاهد نبودیم و یا حد اقل نشنیدیم. در ماه‌های اخیر سر و صداهایی هم در پارلمان به این مناسبت بلند گردید و بعد از مدتی آب به آتش آنها افتید و خاموش شد. در واقع با وجود سر و صداهای زیاد در باره وجود آزادی بیان در کشور، خودسانسوری شدید را در جامعه شاهد هستیم.

این پرسش پیش می‌آید که مشکل در کجاست؟ ممکن است جواب آن واضح باشد، ولی کمتر کسی خواسته است تا به طور واضح به آن پردازد. همه سعی می‌نمایند به نوعی از پاسخ به این پرسش فرار نموده و به جای پرداختن به عوامل و ریشه‌های بحران کنونی جامعه به ظواهر و نتایج آن بسنده نمایند. واقعیت این است که در پی جنگ‌های ۳۰

چه کسی زنگوله را به گردن پشک می‌اندازد؟

نورالله «باقی»

زورمندانی در جامعه و درون دستگاه دولتی که بالاتر از قانون عمل می‌کنند اعتراف نموده است ولی هیچگاه جرئت نکرد و یا نخواست تا نام کسی را بر زبان آورد. جبار ثابت دادستان کل پیشین کشور، علیه فساد اداری به اصطلاح خودش اعلان جهاد نمود و از توزیع غیرقانونی زمین‌های شیرپور یاد کرد ولی تا آخر هم حاضر نگردید نام یکی از کسانی را که در این منطقه زمین‌های مختلف از جانب اشخاص و نهاد آن یکسان بوده است، یعنی هیچگونه تغییر مثبتی در اوضاع نداشته‌اند. با آنکه گهگاهی به ارتباط موضوعات مختلف، اسم چهره‌هایی از جانب بعضی افراد برده شده و به ویژه یک سال قبل

اداری اند، افشا می‌نمایند. متأسفانه تا کنون در هیچ یک از این موارد از هیچ مرجعی، لستی انتشار نیافت و نشانی از امید برای انجام چنین اقدامی در حال حاضر نیز وجود ندارد. مردم کشور مثال‌های متعددی را در این دوره به خاطر دارند؛ چند سال قبل برای بار نخست جلالی وزیر داخله وقت از طریق رسانه‌ها طی مصاحبه‌ای اطلاع داد که لستی از قاجاقبران مواد مخدر را که در پست‌های بلند دولتی کار می‌کنند تهیه دیده است که به زودی آشکار می‌نماید؛ موصوف حتی بعد از استعفا از پست خویش هم به اجرای این وعده نپرداخت. روزنامه‌های معتبر دنیا از جمله نیویارک تایمز نیز چندین بار چنین ادعاهایی را در صفحات خویش درج کرد ولی از کسی اسمی نبرد. حامد کرزی رییس‌جمهور کشور نیز به تکرار از وجود

طی هشت سال گذشته بحث‌های فراوانی در ارتباط به مسایل مختلف چون عدالت انتقالی (محاکمه جنایت کاران جنگی و ناقضین حقوق بشر)، مبارزه علیه فساد اداری و مالی، کشت، ترافیک و قاجاق مواد مخدر، مافیای زمین و غیره جرایم و هم تقاضاها و آرزوهایی به خاطر دولت سازی و شایسته‌سالاری صورت گرفته و ادامه یافته است. در این بحث و گفتگوها بر علاوه از افراد، نهادها و گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی داخلی، دولت‌ها، شخصیت‌ها و نهاد‌های مختلف جهانی نیز شامل بوده‌اند. در این دوره هرچند گاهی سر و صداهایی از گوشه‌های مختلف کشور و جهان به هدف غلبه بر این مشکلات بلند می‌گردد و باز به خاموشی می‌گراید. همچنان در مقاطع مختلف این دوره، گاه و ناگاه وعده‌های آمیخته با تهیید از جانب برخی از مقام‌های دولتی و مجامع مختلف ملی و بین‌المللی داده شده است که گویا لست عده‌ای از جنایت کاران جنگی و ناقضین حقوق بشر را که در اختیار دارند به آگاهی عامه می‌رسانند و یا هم نام‌های قاجاقبران مواد مخدر و استفاده جویان مالی در درون دستگاه دولتی را که مسبب اصلی فساد

ازره‌گی (هزاره‌گی) زبان نه، ...

این که هزاره‌گی را زبان بگویم و انرژي انسانی و فرهنگی خویش را برای زبان بودن هزاره‌گی مصرف کنیم بهتر است برای انگلیسی یاد گرفتن یا چینی یاد گرفتن، انرژي مصرف کنیم شاید فایده کنیم. هر زبان دارای امکان‌های معرفتی، علمی، فلسفی، ادبی، هنری، سیاسی، اقتصادی و... است؛ این که زبان فارسی از ما است و ما هزاره‌ها گویشور زبان فارسی هستیم این سهم بزرگی است که ما از معرفت‌های ممکن هستی‌شناسی و جهان‌شناسی این زبان بهره می‌بریم؛ در هزاره‌گی چه معرفتی وجود دارد غیر از نوستالژیای بومی شفاهی و گفتاری! پس بهتر است رجعت نکنیم به یک محدوده‌ای که معرفت اش تنها یک نوستالژیای محدود بومی است نه متن دارد، نه نظام نوشتاری.

باید بگویم که ما زبان مهمی داریم که این زبان، پارسی دری یا فارسی است؛ این زبان یکی از زبان‌های نسبتن مهمی جهان است از نگاه تاریخ، متن، معرفت، تعداد گویشور، جغرافیا، و...؛ پس بهتر است سهم خویش را از این زبان بی هیچ دلیلی از دست ندهیم، و خودخواسته آن چه را که به عنوان امکان در دست داریم و از ما است چرا از این امکان بگریزیم؛ این دست برداشتن ما از زبان فارسی و انداختن خود مان را به زبان گویا هزاره‌گی که نه متن دارد، نه نظام نوشتاری و... به قصه‌ی ماند که می‌گویند یک موش و یک گنجشک، باهم گندم کشت کرده بودند؛ هنگامی که گندم را جمع کردند و دانه را از کاه جدا کردند؛ دانه‌ها را شمردند تا دانه‌ها را بین شان مساوی تقسیم کنند اما یک دانه زیاد ماند؛ برای این که این یک دانه را موش بگیرد یا گنجشک، بین شان دعوا شد؛ هر کدام، خودش را مستحق این یک دانه گندم می‌دانست تا این که گنجشک این یک دانه را گرفت و پرواز کرد و رفت، و تمام گندم را گذاشت به موش. فکر می‌کنم چسپیدن ما به هزاره‌گی به عنوان زبان به همان گرفتن یک دانه‌ی گندم می‌ماند و گذاشتن خرمن گندم به دیگران می‌ماند. اقدام پوپولستی برای این که هزاره‌گی زبان است به همان یک دانه‌ی گندم می‌ماند و زبان فارسی همان خرمن گندم است که ما با این اقدام پوپولستی می‌خواهیم از دست‌اش بدهیم.

می‌دانم این اقدام پوپولستی برای بسیاری‌ها خوشایند است برای هیاهوی این که ما زبان داریم؛ اما اقدام‌های پوپولستی و هیاهوها چندان سودی ندارد، و این زبان داشتن با هیاهو و رای دهی و دموکراسی، چندان ارتباط ندارد؛ مردم شغنی که در بدخشان به سر می‌برند بی آنکه هیاهو کنند، همه قبول دارند که زبانی دارند بنام شغنی نه پشتو است و نه فارسی، بلکه یک زبان مستقل است، و همین طور مردم پشه‌ای که در کاپیسا به سر می‌برند بی هیچ هیاهوی، همه می‌پذیرند که پشه‌ای‌ها هم زبانی دارند بنام پشه‌ای؛ چون درک تفاوت یک زبان با زبان دیگر، جدای از هر تحلیل و توضیح، برای همه به سادگی قابل احساس و فهم است که زبان من با زبان آن دیگری، فرق دارد یعنی من و او با دو زبان حرف می‌زنیم؛ بنابر این زبان داشتن نیاز به دعوا و رای گیری و دموکراسی و اقدام‌های پوپولستی ندارد؛ ما هزاره‌ها زبانی داریم بنام زبان فارسی؛ زبان نوشتاری ما زبان نوشتاری فارسی است و زبان گفتاری ما یکی از گویش‌های این زبان است که بنا به نام قومی، بنام هزاره‌گی یاد می‌شود.

یادداشت/تاکید: زبان فارسی، زبان فرهنگ و مدنیت است نه زبان قوم خاص؛ ترک‌ها، تاجیک‌ها، مغول‌ها، ازبیک‌ها، پشتون‌ها، ایرانی‌ها و اقوام دیگر در دوره‌های از تاریخ برای غنای این زبان کوشیده‌اند و از گویشوران این زبان بوده‌اند، و حتا بسیاری از مردمانی که زبان شان فارسی نبوده، آثار شان را به فارسی نوشته‌اند؛ بنابر این، فارسی، زبان منطقی، و زبان بیناقومی است که تعلقیقت به قوم یا قومیت خاص ندارد بلکه قوم‌های زیادی را در حوزه فرهنگی و زبانی خویش جاداده است بنام فارسی زبان.

هشت، بهل (این واژه‌ها نیز از واژه‌های قدیم زبان فارسی است که در تاریخ بیهقی آمده است)؛ کیمنی (زن پیر و سالخورده و دانا) و... این‌ها واژه‌های اند که در دیگر گویش‌های زبان پارسی دری و در زبان نوشتاری پارسی دری در افغانستان، وجود ندارد؛ فقط در گویش هزاره‌گی وجود دارد؛ از این رو می‌توان گویش هزاره‌گی را یکی از گویش‌های قدیمی زبان پارسی دانست که بسا ساخت‌های آوایی و واژگانی باستانی زبان پارسی دری را در خودش تا هنوز دارد.

من زبان پارسی دری را در افغانستان به چند گویش تقسیم می‌کنم (البته بگذریم از سه گویش نسبتن سیاسی که به زبان پارسی دری در ایران بنام فارسی، در افغانستان بنام دری یا پارسی دری، و در تاجیکستان می‌گویند تاجیکی)؛ این گویش‌ها اند: مردمان بدخشان، تخار، کندز یک گویش دارند؛

یک زبان برای زبان شدن، چون جدا شدن زبان‌ها از درون یک زبان ارتباط می‌گیرد به ایجاد گویش‌ها در درون یک زبان؛ هرچقدر گویش‌ها در درون یک زبان زیاد شود به همان اندازه زبان گستران می‌شود و این گسترانی و توسعه ممکن است به دور شدن گویش‌ها از زبان مادر، بینجامد؛ و در نهایت این دور شده‌گی گویش‌ها از زبان مادر به گویش‌ها امکان می‌دهد که گویش‌ها یا یک گویش به زبان تبدیل شود. ممکن است در آینده‌ها این زبان فارسی، چند زبان باشد یا حتا هیچ نباشد؛ و ممکن است این گویش هزاره‌گی در آینده‌ها یکی از زبان‌های باشد که از زبان فارسی جدا شده باشد اما فعلن زبان نیست، و در گذشته هم زبان نبوده است؛ اگر کسی، متنی، سنگ نوشته‌ای، یا کتیبه‌ای دارد که شاهدی باشد بر زبان بودن هزاره‌گی لطفن ارایه کند؛ اما وضعیت فعلی هزاره‌گی بیان‌گر این است



مردمان پروان، کاپیسا، پنجشیر یک گویش دارند؛ مردمان هرات، فاریاب، باغیس، غور یک گویش دارند؛ مردمان هزاره یک گویش دارند؛ و زبان نوشتاری فارسی نیز یک گویش است. البته هر گویش در درون خود لهجه دارد؛ مثلن هزاره‌های بامیان با هزاره‌های دایکندی تفاوت لهجه‌ای دارند و همین طور مردم تخار با بدخشان تفاوت لهجه‌ای دارند؛ موقعی که باهم سخن می‌گویند بنا به تفاوت لهجه‌ای، یک دیگر شان را تشخیص می‌دهند که بدخشی است یا تخاری.

می‌خواهم از دوستانی که می‌گویند هزاره‌گی زبان است، بخوام لطفن دیوان شعر حافظ را به این زبان گویا هزاره‌گی، ترجمه کنند، ببینم که چطور ترجمه می‌کنند. نظر من این است که تا زور زدن برای

که هزاره‌گی زبان نه بلکه یک گویش است. این که برخی از دوستان می‌گویند: تعداد زیادی از واژه‌های هزاره‌گی، ترکی و مغولی است؛ این ترکی و مغولی در تمام گویش‌های زبان فارسی وجود دارد، و در گویش مردم سمت شمال (بدخشان، تخار، کندز) نیز کم تر از هزاره‌گی نیست؛ تنها تفاوتی که می‌تواند گویش هزاره‌گی با گویش‌های دیگر زبان فارسی دری در افغانستان داشته باشد، حضور تعدادی از واژه‌های باستانی است که ریشه در زبان‌های اوستایی و پهلوی می‌تواند داشته باشد؛ این واژه‌ها هستند: «تکشی (نفس نفس زدن یا هنگام دویدن نفس گیر شدن) که این واژه از واژه‌های زبان پهلوی می‌تواند باشد؛ کمیز (شاش یا ادرا، این واژه اوستایی است که اصلن گاو میز بوده است: گاو+میز = شاش گاو)؛ اُور (ابر، این واژه نیز اوستایی است)؛

با تو دیگه چی است. گفته بود: خدُم، تیاقم و خورجینم. اگر به زبان نوشتاری فارسی بنویسم این‌ها را می‌شود: خودم، عصایم و خورجین ام. این «خودم و خدُم» تفاوت لهجه‌ای است، که به چگونگی تلفظ واژه‌ها ارتباط می‌گیرد، و «عصا و تیاق» می‌تواند تفاوت گویشی باشد.

هر زبان از آغاز در درون خویش، لهجه و گویش را می‌پروراند، زبان‌ها با لهجه و گویش است که امکان گسترده‌گی را در درون‌اش فراهم می‌سازد؛ نخست در درون یک زبان تفاوت‌های لهجه‌ای به میان می‌آید، بعد تفاوت‌های گویشی، و در نهایت یک زبان به طور طبیعی می‌تواند چند زبان شود؛ و هر گویش، یک زبان شود یا این که چند گویش بنا به عواملی می‌تواند نابود شود و فقط یک گویش یک زبان شود. یا این که هم یک زبان با

جداگانه می‌انجامد: این نمونه را در زبان فارسی و پشتو می‌بینیم. پشتو: د افغانستان ملی بانک فارسی: بانک ملی افغانستان واژه‌ها هم در فارسی و هم در پشتو یکی است؛ اما تفاوت در کاربرد دستوری است؛ وقتی این عبارت پشتو را ترجمه می‌کنیم، واژه‌ها را ترجمه نمی‌کنیم بلکه قاعده دستوری زبان پشتو را به زبان فارسی ترجمه می‌کنیم، فقط با ترجمه قاعده‌ی دستوری این عبارت می‌شود فارسی... یا به عبارت اضافی توجه کنیم: پشتو: د احمد مو تر فارسی: مو تر احمد باید بگویم که دستور زبان در ذهن گویشور هر زبان به مثابه‌ی یک نرم افزار و یا سافت ویر کار می‌کند و طبق این نرم افزار ذهنی است که هر گویشور منطق درک زبانی خویش را می‌سازند و جمله‌های دستوری و غیر دستوری را در زبان شان درک می‌کنند.

هزارگی: باچه جو، چوپو ره بگویی که گوسپندو ره از قوتو بر کنه.

فارسی نوشتاری: بچه جان، چوپان را بگویی که گوسپندان را از قوتان بیرون کند...

جمله‌ای که این جابنام هزاره‌گی نوشتم، فقط با جمله‌ی نوشتاری فارسی در تلفظ کلمه‌ها تفاوت دارد نه در قاعده‌ی صرفی و نحوی؛ این گونه تفاوت را زبان‌های گفتاری هر ولایت افغانستان با زبان نوشتاری فارسی دارد. در تلفظ هزاره‌گی معمولن /ن/ می‌شود /و/ مهمان= مهمو، /ب/ می‌شود /او/ آفتاب= آفتو؛ و مصوت بلند /آ/ قبل از /ن/ و قبل از /ب/ تبدیل می‌شود به مصوت کوتاه /ا/؛ که این تفاوت‌ها، تفاوت‌های تلفظی است و شامل تفاوت‌های لهجه‌ای در درون یک زبان می‌شود.

بنا به این دریافت جمله‌شناسی، و اهمیت تغییرهای قاعده و قواعد جمله‌ها که در دو زبان چگونه تفاوت می‌کند، پی بردیم که هزاره‌گی زبان نیست بلکه شامل در زبان فارسی یا پارسی دری، است.

می‌پردازیم به حدود گویش در درون یک زبان که به چه تفاوت‌های در درون یک زبان گویش گفته می‌توانیم. معمولن برخی‌ها گویش و لهجه را در درون یک زبان، یکی می‌پندارند اما می‌خواهم تاکید کنم که گویش و لهجه از هم تفاوت دارد؛ گویش معولن به تفاوت‌های صرفی (واژه سازی) و چگونگی کاربرد واژه‌ها، در درون یک زبان، گفته می‌شود و لهجه بیشتر به تلفظ آواهای یک زبان در واژه‌ها ارتباط می‌گیرد.

هزارگی: باچه‌ی کته‌ی بی کته مه دیروز از خانه کنده، کابل رفته.

فارسی نوشتاری: بچه‌ی کلان بی نسیم دیروز از خانه گریخته، کابل رفته است. تفاوت در واژه‌های «باچه و بچه»، تفاوت تلفظی و لهجه‌ای است. تفاوت‌های واژه‌های «کلان و کته، گریخته و کنده، بی نسب و بی کته» تفاوت‌های گویشی است چون در کاربرد کلمات تفاوت وجود دارد.

بنابر این می‌توانیم بگویم که هزاره‌گی تفاوت گویشی با فارسی نوشتاری دارد که اگر دنبال این تفاوت باشیم، نمونه‌های زیادی را می‌شود ارایه کرد؛ فکر می‌کنم همین یک نمونه کافی باشد.

توجه می‌کنیم به این که لهجه چیست و چه حدودی در درون یک زبان دارد، قبلن هم اشاره شد که لهجه شامل تفاوت‌ها و چگونگی تلفظ واژه‌ها در درون یک زبان می‌شود. می‌گویند از یک بدخشی پرسیده بودند که

گویش‌هایش می‌تواند نابود شود؛ اگر به تاریخ زبان‌ها توجه کنیم بسا زبان‌ها رفته اند و با لهجه‌ها و گویش‌های شان نابود شده اند و جای شان را زبان دیگری گرفته است؛ و گاهی هم امکانی فراهم بوده تا گویش‌های یک زبان، شود چند زبان؛ مانند زبان‌های اروپایی (انگلیسی، آلمانی و فرانسوی و...) که امروز هر کدام زبان‌های جداگانه با نظام نوشتاری متفاوت و داری متن‌های علمی و فلسفی و ادبی مستقل هستند. هزاره‌گی، هیچ‌گاه در تاریخ، زبان نبوده است، فعلن هم زبان نیست، بلکه یکی از گویش‌های زبان پارسی دری در افغانستان می‌تواند باشد، هر تفاوت گویشی طبعن تفاوت لهجه‌ای هم با گویش‌های دیگر و با زبان نوشتاری دارد که هزاره‌گی نیز تفاوت لهجه‌ای و گویشی با گویش‌های دیگر زبان فارسی و با زبان نوشتاری فارسی دارد. البته هر گویشی امکان بالقوه‌ای است در درون

بررسی چالشهای تطبیق عدالت انتقالی ...

بعضی از نهادهای مدنی نیز از نفوذ متخلفین و ناقضین حقوق بشر میرا نمانده اند. بدین شکل توانستند پروسه را به نفع خود علیه یکدیگر بکار گرفته، عدالت را تبدیل به یک حربه سیاسی سازند و برضد یکدیگر استفاده نمایند. که این مسأله در کمربندی عدالت انتقالی و دلسردی مردم نسبت به آن نقش بسا مهمی داشته است (مصدق، ۱۳۹۱: ۵۶-۵۵).

تأکید روند سیاسی به امنیت و مصلحت‌های سیاسی پرداختن به عدالت را در عرصه سیاسی به حاشیه رانده است. روند مصالحه با طالبان طبق مصالح سیاسی اعمار گردیده است که در آن عدالت و حقوق قربانیان نادیده گرفته شده است. هم دولت و هم شورای عالی صلح در صدد آزادی رهبران طالبان که در موارد متعددی جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت، و نسل کشی به دستور آنها اتفاق افتاده است می‌باشند. با این رویکرد مصالحه خواهی بدون برنامه و بدون محاسبات عقلانی و نه سنجیده، از یک سو صلح بوجود نمی‌آید و از جانب دیگر عدالت و حقوق اساسی مردم زیر پا گذاشته می‌شود. بطور خلاصه استراتژیی که دولت افغانستان به تازگی در پیش گرفته است در بهترین حالت تردید آمیز به نظر می‌رسد (رستمخانی، ۱۳۹۱: ۹۱). اگر محدودیت‌های سیاسی پیش روی عدالت انتقالی را در افغانستان به ترتیب بیان کنیم مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

• تداوم جنگ و نا امنی در افغانستان که گفته می‌شود در خیلی موارد از طرف همین جنایت کاران سازمان دهی می‌گردد.

• به ابزار سیاسی تبدیل شدن عدالت انتقالی، در دست مسؤلین دولت و سایر نهادهای مدنی بر علیه یکدیگر، که این خود باعث بی میلی و نداشتن انگیزه سیاسی دولت، سازمان ملل متحد و کشورهای تأمین کننده امنیت افغانستان، برای تطبیق این پروسه به شکل واقعی اش گردیده است.

• اتخاذ یک رویکرد معامله‌گری از طرف دولت، سازمان ملل، کشورهای تأمین کننده امنیت افغانستان با عاملین جنایات مورد توجه عدالت انتقالی.

• در صدر قرار دادن امنیت نسبت به عدالت و حقوق بشر، از جانب تمام قدرت‌های سیاسی درگیر در افغانستان. هم دولت و هم سازمان ملل و هم سایر کشورهای که حضور امنیتی در افغانستان دارند.

• موجودیت گسترده عاملین جنایات در سیاست گذاری‌های دولت افغانستان.

• انحصاری بودن احزاب سیاسی تأثیر گذار در سیاست افغانستان، در دست عاملین جنایات.

• پشتیبانی مردم از شماری از متهمین به ارتکاب جرایم و جنایات بخاطر تعلقات قومی، قبیله‌ای، مذهبی، زبانی و...

• ضعف نهادهای مدنی و احزاب سیاسی ای که برای تطبیق عدالت و ترویج حقوق بشر تلاش می‌کنند.

۳. موانع فرهنگی

با توجه به این که عدالت انتقالی یک مفهوم جدید است، در فرهنگ‌های سنتی و کهن وجود ندارد. و یک راهکاری است برای گذار از دوران بحران، که بر رعایت عدالت و مصلحت تأکید دارد. یا به عبارت دقیق‌تر یک راه کار عدالت محور است که توجه بر رعایت مصالح کلی جامعه دارد. مصلحت‌های اجتماعی ممکن است محدود و متفاوت به نسبت جوامع گوناگون باشد، اما عدالت یک مفهوم عام و بشری است که به هیچ وجه محدودیت بردار نیست و باید برای هر فرد فارغ از هر نوع تبعیض جاری گردد. بنابراین عدالت نباید قربانی مصلحت‌های اجتماعی گردد. از جانب دیگر رعایت مصلحت در کنار عدالت بخاطر آن است که زمینه را برای رعایت عدالت باز تر و

از این رو وقتی از عدالت انتقالی با آنان سخن گفته می‌شود نه تنها نمی‌توانند از آن پشتیبانی کنند، بلکه گاهی حتا بنا به خواست کسانی که از لحاظ اقتصادی آن‌ها را در بند کشیده اند، به مانع جدی عدالت انتقالی نیز تبدیل می‌شوند (سرامد و همکاران، ۱۳۹۰). از سوی دیگر وجود مافیای اقتصادی با به بند کشیدن منافع اقتصادی کشور، اراده دولت و نهادهای مدنی را نیز در راستای عدالت خواهی خنثی می‌سازد.

نتیجه گیری

عدالت انتقالی در جوامع پس از بحران به منظور عبور از وضعیت نا مطلوب موجود به سمت یک جامعه‌ی دموکراتیک، قانون‌مدار و با صلح و ثبات اجرا می‌شود. و یک فرایندی است که شامل حقیقت یابی، محاکمه مجرمین و استقرار صلح و آشتی می‌شود. دولت افغانستان نیز از زمان تشکیل اداره موقت به بعد، تعهد نمود که عدالت انتقالی را تطبیق نماید. ولی متأسفانه یک تعهدی بوده است که تا هنوز عملی نشده و با مشکلات متعددی مواجه گشته است. از آنجایی که پروسه عدالت با محوریت قانون معنی پیدا می‌کند، عدم ضمانت قانونی، بگونه‌ای که در هیچ یک از قوانین داخلی افغانستان به شکل صریح

بازی کرده است (سجاد، ۱۳۹۱: ۲۸۸). این تعصبات ریشه دار باعث شده تا جامعه افغانستان هرگز به همدلی و وفاق اجتماعی دست پیدا نکند و همواره نسبت به یکدیگر به چشم بیگانه و تردید بنگرند. مهم‌ترین چالشی که در اثر این وضعیت اجتماعی در ارتباط به عدالت انتقالی بوجود آمده است، این است که هیچ گاهی عدالت انتقالی نتوانست به صورت یک مسأله ملی مطرح گردد. و عدالت انتقالی را بیشتر بسان سیاست‌های گذشته، عقده گشایی‌های قومی و قبیله‌ای رایج در افغانستان فهمیده اند. این مسأله باعث شده است که عدالت انتقالی از پشتوانه حمایت‌های اجتماعی خود محروم شود. دولت نیز با برخورداری خود تبعیض آمیز و گرایش‌های سیاسی خود تثبیت اجتماعی و روحیه هم‌گرایی ملی را ضربه زده و روان زخم خورده جامعه را آسیب می‌رساند (سرامد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳۹۱).

آموزه‌های دینی امکان مواجهه عقلانی با عدالت انتقالی را بر می‌کند که این امر باعث می‌شود عقلانیت و ترویج ارزش‌های مدنی به بن بست رو برو گردد. با توجه به این مسایل جنایت کاران قادر می‌شوند، تا جنایات خودشان را با استفاده از باورهای مذهبی، و مقدسات دینی مردم، از قبیل جهاد، شهادت و مبارزه با کفر و بی دینی، ترویج دین و حفاظت از ارزش‌های دینی و امثال آن توجیه کنند. بنابراین اگر موانع فرهنگی فراراه اجرای عدالت انتقالی را ترتیب کنیم گونه‌های زیر هستند:

- سطح پایین سواد و آگاهی عمومی.
- عدم آگاهی اکثریت مردم از برنامه عدالت انتقالی و اهمیت آن بخاطر تحکیم صلح و ثبات پایدار در کشور.
- سنتی بودن جامعه افغانستانی و فقدان یک فرهنگ مدنی و ارزش‌های عقلانی.
- تعصبات قبیله‌ای در قبال باورهای قبیله‌ای



Radio Liberty (RFE/RL)

در مورد عدالت انتقالی اشاره ای نشده است. وجود ابهام و تعارضات در قانون اساسی کشور، تصویب منشور مصالحه ملی و ضعف حاکمیت قانون از چالش‌های قانونی، فراراه تطبیق عدالت هستند.

در بعد سیاسی تبدیل شدن پروسه عدالت به یک ابزار سیاسی در جهت ضربه زدن به رقبای سیاسی در میان سیاست‌مداران افغانستان بدل شده است. و از جانب دیگر حضور جنایت کاران در سیاست گذاری‌های دولتی، وجود نا امنی و روند مصالحه شتاب زده و نا سنجیده با طالبان از جمله مشکلات سیاسی پیش روی تطبیق عدالت انتقالی می‌باشند. بخش دیگر از موانع بر می‌گردد به ویژگی‌های فرهنگی افغانستان. سنتی بودن جامعه افغانستان و تسلط فرهنگ بسته‌ی قبیله‌ای همراه با توجیحات غیر قابل نقدی دینی، راه را برای تطبیق عدالت انتقالی به عنوان یک پدیده مدرن دشوار می‌سازد. و همین‌طور در بعد اقتصادی نیز سطح پایین امکانات اقتصادی مردم (معیشتی) و وجود مافیای اقتصادی حتی فکر کردن در مورد عدالت را برای مردم مشکل ساخته است.

و مصلحت اندیشی جزم اندیشانه قبیله‌ای. عدم احترام و حرمت گذاری به ارزش‌های برون قبیله‌ای. خشونت و انعطاف ناپذیری در رفتار قبیله‌ای. توجیحات غیر قابل نقد دینی برای سنت‌های قبیله‌ای. سوء استفاده از باورهای مذهبی و دینی مردم برای توجیه جنایات توسط عاملین جنایات.

۵. موانع و محدودیت‌های اقتصادی

اقتصاد معیشتی نیز از مسایل مهم دیگری است که مردم را نمی‌گذارد در زمینه تطبیق عدالت انتقالی نقش فعال ایفا کنند. فقر نقطه ضعفی است که قدرت تصمیم گیری آزادانه مردم به ویژه قربانیان جنایات گذشته را از آنان می‌گیرد. در عوض زمینه را برای فریفتن و مغفول ساختن قربانیان توسط جنایت کاران، مهیا می‌کند تا به راحتی از فقر آنها سوء استفاده نمایند. مردم فقیر را در بدل امکانات معیشتی اندک در خدمت خواست‌های خود قرار داده و خودشان از چنگ عدالت فرار می‌کنند. آماری که در سال ۲۰۱۱ انجام شد نشان می‌دهد که افغانستان دارای ویژگی‌های کشوری در پایین ترین سطح توسعه است.

۴. موانع و محدودیت‌های اجتماعی

جامعه افغانستان از لحاظ ساختار اجتماعی یک جامعه به شدت مشتت و پراکنده است که از گسست‌های متعدد طایفه‌ای، قومی، زبانی، مذهبی، جنسیتی و ستمی پیکره واحد آن صدمه دیده است. گروه‌های اجتماعی که بر اساس این گسست‌ها شکل گرفته اند. مدام برخوردهای توأم با تعصب و خصم با یکدیگر نمایش داده اند. می‌توان گفت در تشدید این گسست‌ها و خصمانه تر شدن روابط آن‌ها حکومت راسیستی و قوم‌گرای افغانستان نقش بسیار فعالی

غبار قله بلند آزادی و ابر مرد قرن بیستم ...

افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارا اند. جوانان باید بدانند که مردم و نسل‌های گذشته چه فداکاری‌ها کرده و چه وظیفه‌ای اساسی و فوق‌العاده به عهده آن‌ها است. بر مبنای همین ارزش مندی تاریخ و دانش



تاریخ بوده است که زمان علامه محمود بیگ طرزی در پیشانی جریده وزین «سراج الاخبار» این مطلب را درج نمود. «تاریخ هر دولت و ملت آینه‌ای چهره‌نمایی آن دولت و ملت است.» (افغانستان در مسیر تاریخ) اثر گران سنگ «م، غ، م» غبار» آینه

حاکمیت‌های فردی و گروهی با کاربرد شیوه‌های مختلف جمع‌آوری ثروت در این دوره، غارت‌های دولتی و در بعضی موارد غصب ملکیت‌های شخصی بعد از سقوط دولت داکتر نجیب‌الله، قاچاق مواد مخدر، ایجاد پانک‌ها در مسیر شاهراه‌ها برای اخاذی‌های مختلف، غصب زمین



های دولتی، انحصار تجارت، استفاده از موقوف‌های دولتی در فساد مالی و اداری و بالاخره انحصار قرارداد‌های بزرگ دولتی از طریق شرکت‌های خودی و وابسته و غیره اشکال مختلف اقتصاد غیرقانونی را تشکیل می‌دهند که بعد از سال ۱۳۷۱ تا کنون معمول بوده و به شکل‌گیری این طبقه جدید منجر گردیده است. دوام این وضع توأم با توسعه فقر و بیکاری، بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی، افزایش فاصله میان فقر و ثروت و ناامیدی نسبت به آینده همراه با احساس ترس از بازگشت به انارشی سیاسی و اجتماعی دهه ۷۰، عقب‌ماندگی ذهنی جامعه و انفعال

مطالعات تاریخی و اجتماعی، با ذوق و قریحه شخصی بل که دقیقین با آگاهی از ضرورت‌های حیاتی ملت افغانستان به تاریخ نگاری افغانستان روی آورد. «ضرورت‌های حیاتی مردم افغانستان را در جهت آگاهی از تاریخ کشور زمانی می‌توان عمیق‌تر تشخیص نمود که به اظهارات مغرضانه‌ای عده‌ای از نویسندگان و نظریه‌پردازان دول استعماری و یا توسعه طلب منطقه را در جهت مغشوش ساختن هویت تاریخی و ملی کشور خویش پی بریم. این کشورها می‌کوشند با پیش‌کش نمودن طرح‌های غرض‌آلود و ناقص هویت تاریخی و ملی کهن کشور تاریخی و پرغرور منطقه (افغانستان) را مخدوش و افتخار تاریخی مردمان این مرز و بوم را آگاهانه از آن خود شمرده و جوانان کشور ما را تحت تاثیر فرهنگ فریبنده خویش قرار دهند.» با در نظر داشت اظهارات تعدادی از مورخان و محققان با درد کشور و نگارنده‌ای این سطور بدین باورند که: ضرورت‌های این شاد روان «غبار» را بر نگاشتن این چنین تاریخ تحلیلی و تهدایی مصمم گردانید چنین خلاصه شده می‌تواند.

۱- فقدان معلومات تاریخی مستند در مورد افغانستان
۲- موجودیت نظریات مخدوش کننده عده‌ای از نظریه‌پردازان خارجی و منطقه‌ای وابسته به استعمار جهانی در رابطه به زایل ساختن هویت ملی افغانستان و مردمان آن.
۳- اظهارات کتبی و مدون مغرضانه عده‌ای از نویسندگان و سیاسیون متعصب کشورهای منطقه که در گذشته‌های تاریخی جز افغانستان بزرگ بودند.
۴- مردم ستیزی حاکمان بی‌دانش و مزدور در قبال افغانستان با عظمت و افتخارات ملی

مردمان بومی آن در مسیر تاریخ. ۵- پاسخ‌یابی و پاسخ دادن به آن‌هایی که شکل‌گیری و موجودیت کشوری بنام افغانستان را در اثر سیاست‌های استعماری انگلیس و دولت روسیه تزاری و حاکمان مزدور منطوقی شکل گرفته و این کشور پرغرور و دشمن شکن را محصول سیاست‌های رقابت جویانه و یا توافقات این دو کشور استعماری در قرن نوزدهم می‌پندارند.

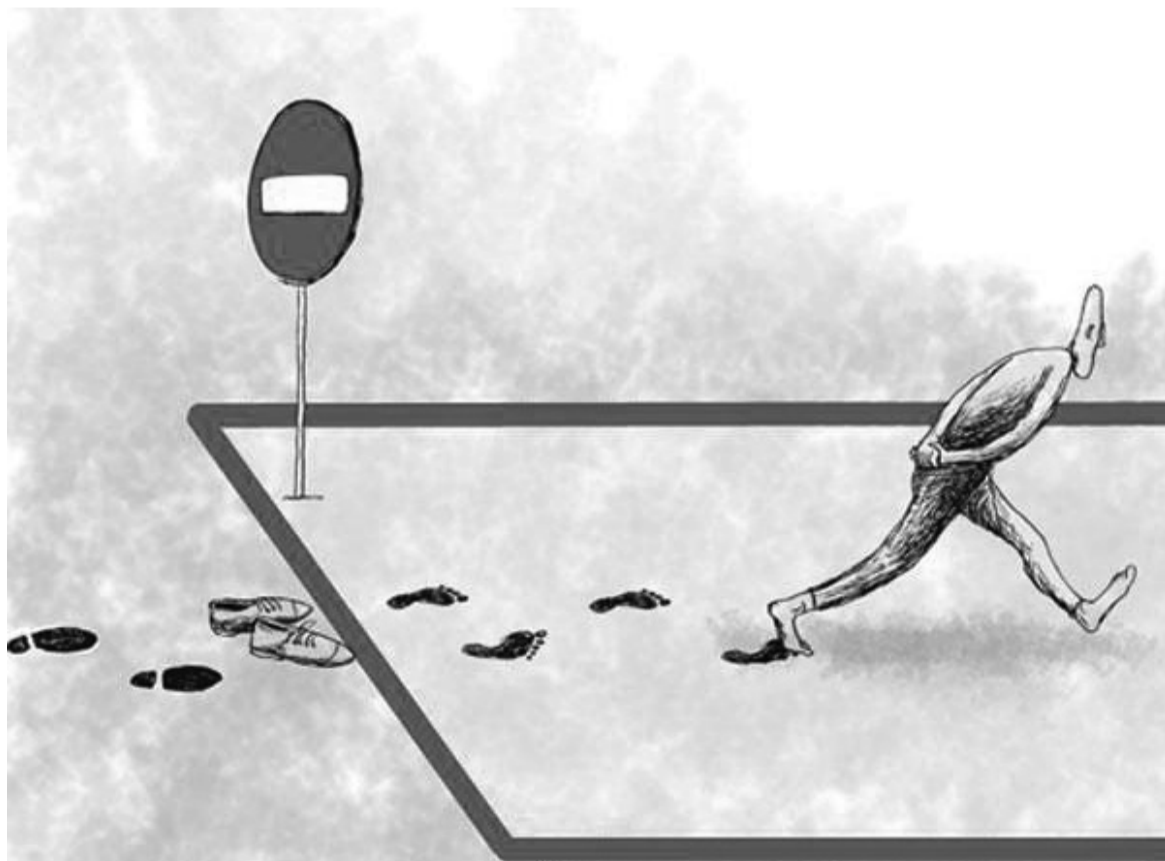
چنانچه شاد روان «غبار» در یکی از نوشته‌هایش یاد آور شده است: «تاریخ افغانستان با غنای که داشت در قطار آثار بیگانه‌گان مغشوش و مبهم مانده بود. حتا در مدارس کشور تاریخ افغانستان از قرن هجدهم به این طرف تدریس می‌گردید» و در زمینه بی‌اطلاعی مورخان و محققان خارجی در تبتانی با زمام‌داران غدار معاصر کشور در مورد تاریخ افغانستان و مراتب تاریخی آن چنین یاد آور شده است که: «افغانستان از دیدگاه تعدادی از مورخان و محققان خارجی این طور تعریف و به دنیا معرفی گردیده است. «افغانستان کشور جدید الولاده است که به تقاضای سیاست توازن قوای دو دولت استعماری روسیه تزاری و انگلیس به میان آمده است. این کشور نو احداث و مرکب از هزارها گروه نا متجانس و ده‌ها زبان و مذهب متباین، تاریخ قبل از قرن هجدهم ندارد.» در حقیقت زنده یاد «م، غ، م» غبار» با نوشتن تاریخ سیاسی و تحلیلی کشور تحت نام (افغانستان در مسیر تاریخ) برای پاسخ‌یابی منطقی و مستدل و مستند به طرز تلقی‌های ناقص در مورد تاریخ واقعی افغانستان کوشید تا به این نوع ابهامات پاسخ‌ارایه نماید.

چه کسی زنگوله را به گردن پشک ...

یکی از عمال این مراکز قدرت به ارتکاب جرمی دستگیر و متهم می‌گردد فوراً افراد دیگر حلقه مردم را وامیدارند تا به خیابان‌ها بریزند داد و فریاد سر بدهند و یا عده‌ای به نام نمایندگان قوم خود را به حضور مقامات بالایی دولتی می‌رسانند و چنان وانمود می‌گردد که این افراد بیگناه اند و یا بار دیگر به ارتکاب چنین جرمی دست نمی‌زنند؛ با اثر پذیری از همین فرهنگ در بسیاری از موارد مقامات مسؤول نیز گویا از جرم آنها می‌گذرند و بدینوسیله این افراد از تعقیب عدلی و مجازات فرار نموده فرهنگ معافیت تقویت می‌گردد. اینجاست که متوجه یک حقیقت تلخ می‌شویم و آشکار می‌گردد که عمق بحران و فاجعه تا کجاست. برخلاف آنچه در جامعه ما از طرف نخبگان قدرت ترویج گردیده است که گویا همه مشکل موجود و گذشته کشور زاده مداخلات خارجی هاست، بحران و بن بست کنونی ریشه در عوامل داخلی داشته و یکی از همین عوامل، تسلط چنین مناسبات اجتماعی - سیاسی و تبعات آن در کشور است. ما همه روزه شاهد تفسیر و بیان مظاهر مختلف این مشکلات از طریق رسانه‌های گروهی در جامعه هستیم ولی کمتر کسی را سراغ داریم که عوامل آن و راه حل منطقی و مناسب آنها را ارایه داده باشد. بدون گذار از این مناسبات ایجاد هرگونه تحول دموکراتیک دیگر دشوار و حتی ناممکن به نظر می‌رسد. از اینرو مبارزه برای تغییر این وضع یکی از اهداف اساسی نسل متعهد امروز ما را تشکیل می‌دهد. آشکار است که تلاشهای فردی ثمر لازم را نخواهد داشت. تنها مبارزه متشکل سیاسی با قبول فداکاری و شکیبایی برای ارتقای سطح آگاهی، بسیج و تشکل طبقات محروم و ستمدیده جامعه بر محور نیروهای دموکراتیک و عدالت خواه کشور در جهت راه اندازی یک حرکت فراگیر سیاسی و اجتماعی می‌تواند برای تغییر بنیادی در جامعه و برپایی یک نظام مطلوب و مدرن، قانونمدار و پاسخگو که به ارزشهای پذیرفته شده‌ای دموکراتیک و انسانی باورمند و متعهد باشد، منجر گردد.

انسانی از درافتیدن به این مرداب پرهیزند به پیدا کردن لقمه نان و مقابله با خطرات

سیاسی نیروهای دموکراتیک و عدالت خواه، چنان فضای خاص اجتماعی و روانی



احتمالی ناشی از آینده مبهم مشغول نموده است. اینها با سایر موارد ساختاری دیگر زیرمجموعه آنچه را تشکیل می‌دهند که به نام فرهنگ فساد یاد می‌گردد و متأسفانه تا و بود جامعه ما را فرا گرفته است. خلاصه ما همه روزه شاهد وحشتناکترین جنایات گوناگون و زیر پا گذاشتن حقوق بشری و قانون شکنی هستیم که مرتکبین آن به دلیل پیوند به همین شبکه زورمداری و یا حد اقل تحت تاثیر حاکمیت چنین فرهنگی، در گوشه و کنار مختلف این کشور بیهراس به زندگی و جنایات خویش ادامه می‌دهند. جالب است در موارد دیگر وقتی

را به وجود آورده است که اکثر افراد این جامعه به طور خواسته و ناخواسته در این شبکه عنکبوتی گیر افتاده و حتی برخی از روشنفکر نمایان به بعضی از افراد این طبقه القاب شخصیت‌های ملی و نخبگان قومی را داده، به آنها پناه برده و به آرایش آنها می‌پردازند. در همین راستا افکار بخش زیاد افراد جامعه از مبارزه علیه این روند به سوی زندگی فردی، زراندوزی و خوشگذرانی و در بهترین حالت پیدا کردن وسایل و امکانات مادی زندگی به هر صورت ممکن منحرف گردیده و حتا ذهن آنانی را هم که سعی نموده‌اند با حفظ ارزش‌ها و معنویت

پرونده ی یک دهه شعر وحید بکتاش (مردی که می خواهد از «خود» و «متن» بگریزد)

■ یعقوب یسنا / بخش نخست

این نوشتار، چشم اندازهای ست از کارنامه ی شعری تقریباً ده ساله ی وحید بکتاش، که شامل دفترهای شعری «چپ کوچک»، «بن بست حقیقت»؛ دوپانزده یکی سی (کار مشترک با یاسین نگاه)؛ پرنده ی بی مورد؛ به سپیدی این شعرها شک کنید؛ و آلپرازولام» می شود.

مجموعه شعرهای «چپ کوچک»، بن بست حقیقت؛ دوپانزده یک سی؛ و پرنده ی بی مورد؛ در یک بخش، و مجموعه شعرهای «به سپیدی این شعرها شک کنید؛ و آلپرازولام» در بخش دیگر، دسته بندی شده است؛ بنا به این بخش بندی، کار شاعر، در دو مرحله، با دو چشم انداز، ارایه شده است.

چشم اندازهای این نوشتار، امکانی ست محدود به سه گانی که متن (جهان)، وحید بکتاش (شاعر-تفسیرگر جهان در متن)، و یعقوب یسنا (خواننده-تفسیرگر تفسیر «متن»). چشم اندازها به گونه ای، بین این سه نشانه، فراقینی می شود؛ که این فراقینی ها بیشتر معطوفی به امید/هراس هاست نه معطوفی به امر واقع و عینی؛ چون این گونه، تصور می شود که مرز بین امر ذهنی و امر واقع و عینی؛ مرز مختل شده گی هاست نه مرزهای قاطع و ثابت؛ بنابراین، چشم اندازهای این نوشتار در ناقاطع بوده گی، و در بی جهتی؛ به افق های فراسو خویش، در فراقینی های موهوم، گم خواهد شد.

مرحله ی نخست: (برخورد با مفاهیم، درگیری، گریز از «خود»)

انسان مانند متن است، مملو از نشانه های است که از اینجا/آنجا یعنی از هر کجایی، چیده شده است؛ آنهم نه توسط خودش بلکه توسط آدم های بنام مادر، پدر، برادر، خواهر، قوم، خویش، معلم، و هزار دوست و دشمن دیگر که می شناسیم/نمی شناسیم شان، مانند پازلی ساخته شده ایم در هویتی که وجود داریم. منظورم از مانند متن بودن آدمی این است که بنیاد آدمی را اگر بکاویم مملو است از تناقض که کلیت هویت آدمی را ساخته است، و شالوده ی متن نیز استوار بر تناقض است که در فاصله ها اتفاق افتاده است؛ البته هم تناقض های شالوده ی متن و هم تناقض های بنیاد هویت فرد آدمی، با ایدیولوژی های که متن و فرد آن را در خویش کانونی و مرکزی کرده است، کتمان می شود؛ این کتمان شده گی به متن و فرد امکان می بخشد تا همچون یک کلیتی هم برای خود، و هم برای دیگری باشند؛ تفاوتی که

فرد و متن دارد این است که متن، بر شالوده ی خویش آگاه نمی شود اما یک شخص ممکن است که بر بنیاد هویت خویش، آگاه شود، و نسبت به خویشتن «خویش» به خود آگاهی برسد. این خود آگاهی بر بنیاد هویت خویش، رنج و درگیری خاص

نسبت به این مفاهیم زبانی، خود آگاهی پیدا می کند به نوعی به هویت خویش خود آگاهی یافته است زیرا زبان، کانونی ترین مفاهیم ذهنی انسان را با مفاهیم ساخته/پرداخته اش از جهان، جعل کرده است؛ بنابراین، دست یافتن به جعل مفاهیم

مفاهیم ها همه شان جعل اند، همه شان به کابوس می مانند، درون شان وهم و ابهام اند؛ اینجاست که شالوده ی مفاهیم شکسته می شود، مفاهیم دچار تناقض می شود، و شخص می افتد در خالیگاه های که وسط تناقض های مفاهیم اند. فکر می کنم،



زبانی، دست یافتن به جعل مفاهیم وجودی شخص نیز است.

کار شاعری مرحله نخست وحید بکتاش که با چپ کوچک آغاز می شود، برخورد با مفاهیم است. بکتاش پیش از آنکه دنبال تصویر شعری و ارایه های فرمیک باشد، با مفاهیم برمی خورد؛ این برخورد با مفاهیم او را معطوف به درگیری با مفاهیم سازد؛ چنان درگیری ای که می خواهد جعل این مفاهیم را آشکار بسازد؛ بنابراین، بی بنیاد کردن مفاهیم به نوعی به ویرانی هویت شخص نیز می انجامد؛ برای این که این مفاهیم زبانی، مرکز یا کانون درک ذهنی انسان از جهان و امر واقع است؛ موقعی که یک شخص دیگر برایش این معیارهای مفهومی دچار تخریب شده باشد آنگاه رابطه اش با جهان رابطه ی اعتراضی است؛ اعتراض در برابر مفاهیم؛ این که من مفاهیم ها را نمی پذیرم، این

بکتاش شعر را از موقعیت دچار شده گی مفاهیم به تناقض آغاز کرد؛ او با گیرماندن در خالیگاه ها، با رو به رو شدن با تناقض ها، با احساس تخریب و ویرانی، درگیر متن یا شعر شد؛ این درگیری برای آباد کردن امری یا چیزی نبود؛ این درگیری برای گریز از تناقض و خالیگاه و ویرانی بود؛ بکتاش می خواست از خودش بگریزد؛ اما گریز به کجا، با هر گریزی ناگزیر به دیدن عقب اش بود، و هر بار که به عقب نگاه می کرد، می دید تناقض و ویرانی دارد او را تعقیب می کند؛ ناگزیر می شد که به سوی تناقضی که تعقیب اش می کند چیزی پرتاب کند، تا تناقض و ویرانی را فریب بدهد که من استم اینجا. این چیزهایی که او به تناقض و ویرانی می پرداخت، اینها می شدند متن، می شدند شعر، می شدند بهانه ای برای رد پای یک موجود که ما او را بنام وحید بکتاش می شناسیم؛ اما بکتاش

با همه گریز احساس کرد که تناقض دیگر در آغوش اش است؛ تناقض، خانه ی وجودش است؛ شاید تناقض، زنی است که نمی شود با او نخواهید و با او معاشقه نکرد. پس از این احساس اگر می خواست بگریزد، بایستی از «خود» اش می گریخت؛ اما این گریز تا کجا؛ شاید تا روبروی با تناقض مفاهیم، تناقض زبان، تناقض خود و وجود؛ بازهم ناگزیری که به تناقض، چیزی بدهی، چیزی از وجود خویش، مانند خود تناقض، تا تو را بگذارد که سیگاری دود کنی یا یک پیاله چای بنوشی، و اگر بتوانی، برای مدتی بخوابی؛ خواب که نه، درگیری با هراس و آرزو. بکتاش در مرحله ی نخست کار خویش با آنکه از واژه ها و اصطلاح های استفاده نمی کند که از واژگان فلسفی و مفهومی باشد بلکه هر واژه را که انتخاب می کند به آن بار مفهومی می بخشد، و مفهوم زده اش می کند اگرچه اکثرن واژه های را که به کار می گیرد اسم های ذات است تا اسم های معنا؛ اما کارکرد این اسم های ذات را دچار اختلال مفهومی می کند و می خواهد بیهوده اش بنماید. این واژه ها هستند: انسان، کرم، پدر، پدر بزرگ، مادر بزرگ، مادر، مترسک، سگ، عشق، زن، خدا، بهشت، دوزخ، شیطان، خاک، زندگی، عالم بالا، زمین، مرغ، کافر، مسلمان، مرد، شاعر، شعر، قفتک، خر، و....

شاعر در شعر با این واژه ها درگیر است، به نوعی رابطه ی از قبل مشخص شده ای که بین این امور، چیزها یا واژه ها که وجود دارد، می خواهد این رابطه را به چالش بکشد، یا اگر به چالش هم کشانده نتواند، لاقبل می خواهد در برابر این رابطه های موجود اعتراض کند و، شانه بالا اندازد و، بگوید به من چه که چه به چه می رسد و، ارتباط دارد؛ او با آنکه می کوشد شانه بالا اندازد و بی خیال باشد؛ بسا این نمی تواند از درگیری که بین او واژه ها، او و امور و چیزها، او و رابطه ها، اتفاق افتاده است با شانه بالا انداختن رهایی یابد؛ هر لحظه، درگیر می شود، چون به هر چه که نگاه می کند، یا هر چه را که به زبان می آورد برایش مساله شده است؛ او در وسط مساله ها، وقتی به خودش نگاه می بیند که خودش هم مساله ای بیش نیست؛ می خواهد با خنده نسبت به خود، مساله بودن اش را کتمان کند یا نادیده بگیرد یا هم فرار کند از مساله گی خودش....



کریمه شبرنگ

من در گذرگاه یک شام تلخ
جنازه ی تقدیر خویش را خواهم خواند
و انگشت های منجمدم بی سرنوشت خواهند شد
درد من و سپیدار یک سان است
شاید خویشاوندیم
من در گذرگاه یک شام تلخ
چشم هایم را می بندم
در خویش پناه گاهی میجویم
تا مرور کنم
نامردی هستی را



داد خواه

امشب حضور کبریای ات
به بهشت خانه ی من
پرنور تر از عطوفت ماه است
و برکه چشمان شب شکن ات
عطر گلزاران روزمرگ
همه چیز درهم و برهم اند از قطره قطره.....
در خاطر من
دستانم بوی خدایی می دهند
از سرزمین های فتح شده
در مسیر تنت صدای سینه های دست نخورده را در طول شب
آذان خروس صبح گاه به گوش تپه ها می نوازند
ومن تشنه برگشته از کنار دریا
در انتظار طلوع آفتاب
روی دستان خواهشات مرموز نفس می کشم



شاعر شدم
که چشم هایم را بسرایم
من، کافه چه نیستم
تلخی نکن

سمانه نوری «میترا»

به نام خداوند جان و خرد



اعلامیه انتخاباتی حزب آزادگان افغانستان کابل ۲۷ دلو ۱۳۹۲ هجری شمسی

انتخابات مبنای شکل گیری نظام سیاسی بر اصل توافق و تعهد شهروندان برای سپردن مسئولیت به نمایندگان برگزیده خویش در فرآیند مشارکت سراسری، آزاد و عادلانه می باشد. نظام انتخاباتی افغانستان با توجه به نارسایی های ساختاری به ابزاری برای سلطه عوامل ناکارآمد و غارت گر مبدل شده و با به گردش درآوردن و کاربرد ثروت غارت شده و زور غیرمشرع، تقلب و تخطی انتخاباتی را بازتاب می دهد. گزینش سیستم «رای واحد غیر قابل انتقال» و گمارش کارگروه انتخاباتی وابسته به امیال و منافع دست گاه و مهندسی نتایج انتخابات، اعتماد شهروندان را به این نماد ملی بازتاب نداده و انتخابات را در حد وسیله حفظ و تداوم قدرت و ثروت گروه های مسلط تقلیل داده است.

مساعی احزاب، جامعه مدنی و نهادهای ملی، برای طرح و اجرایی نمودن سیستم تناسبی که در آن مشارکت اجتماعی، نقش احزاب و نهادهای ملی بیشتر متصور است، به بار نشست. دستگاه های اجرایی و تقنینی افغانستان با روی کرد به منافع قشری و خانوادگی، سیستم متروک و ناکارآمد «رای واحد غیر قابل انتقال» را به نظام انتخاباتی کشور تحمیل و اجرایی نمودند.

حزب آزادگان افغانستان به مشارکت اقشار و گروه های اجتماعی، احزاب سیاسی و نهادهای مدنی باور راسخ داشته و سیستم جاافتاده کنونی را منافی شکل گیری نظام مسوول و پاسخ گو می داند. حزب آزادگان افغانستان با افراد و نهادهایی آماده هم کاری است که سیستم تناسبی و یا مختلط را در نظام انتخاباتی افغانستان قانون مند و اجرایی سازند، بر ضد هرگونه تخلف و تقلب در انتخابات ایستادگی مدنی نمایند و در بر پایی و راه اندازی انتخابات کاملن ارزشی سعی ورزند و این گزینه را برای نهاد سازی و دولت سازی حمایت نموده و با اصلاحات در نظام سیاسی، دموکراسی و مردم سالاری را بیش از پیش نهادینه سازند.

افغانستان در تداوم نبردهای پیهم قدرت، برای سلطه خانوادگی، عشیره ای و گروهی گسست و ناپایداری اقتدار مشروع را در بیش ترین مقاطع تاریخ خود، به ویژه در چهل سال اخیر شاهد بوده است. وابستگی به بیگانگان، نگاه عشیره ای و خانوادگی به اقتدار سیاسی، فقدان نهادهای مشروعیت بخش قدرت، از هم گسیخته گی و شکاف های اجتماعی، توزیع نابرابر ثروت و درآمد ملی، تبارگرایی، نگاه سنتی و عرفی بر پدیده های معاصر، ناآگاهی از فرآیند شکل گیری اقتدار قانون مند، بی باوری به نهادها و ساختارهای پایدار، ذهنی گرای، گسست علایق و حمایت حامیان خارجی از نهاد وابسته و فراقگنی و باور به تیوری توطئه ... عوامل عمده فروپاشی پیهم نظام های سیاسی در کشور می باشند.

ما معتقدیم که ثبات سیاسی، با شکل گیری نهادهای مشروعیت بخش اقتدار، با مشارکت اجتماعی و تمرکززدایی در پیوند است. قدرت اجرایی در افغانستان با تمرکز بی حد و حصر آن در رأس هرم، مسوولیت ناپذیری و قانون گریزی ساختاری نهاد ریاست جمهوری را سبب گردیده، فساد ناشی از انحصار قدرت را در کشور نهادینه ساخته است. رییس دستگاه اجرایی افغانستان به قوای مقننه پاسخ گو نبوده، قضات دادگاه عالی که به فرمان رییس جمهور نصب می شوند، نگاه به رأس قدرت داشته و مجری دساتیر دستگاه اجرایی می باشند.

کشور ما با تفکیک محتوایی قوا، با تمرکز زدایی و پاسخ گو نمودن نهاد ریاست جمهوری، برپایی نظام پارلمانی بر محور احزاب سیاسی، سپردن نقش نظارتی، تقنینی و گزینش ارگان های قدرت محلی به شوراهای منتخب ولایتی و ولسوالی، اعمال حاکمیت بی قید و شرط قوانین، تفکیک حوزه منافع عمومی از خصوصی، ساده سازی قوانین، جلوگیری از بیروکراسی مزاحم، مبارزه پی گیر و مداوم علیه فساد، تعقیب و محاکمه جنایت کاران جنگی، دلجویی از قربانیان و آسیب دیدگان جنگ های دوامدار و بخشیدن مجرمین جنگی در دادگاه های مردمی، تمیم و تامین حقوق اساسی شهروندان، تساوی حقوق زنان با مردان، می تواند گام های اساسی را برای برپایی نظام سیاسی معیاری شکل دهد و مشارکت مردمی و حمایت اجتماعی از فرآیند دولت سازی را نیز تضمین و نهادینه سازد.

روی کرد به سیاست های اقتصادی محافظه کارانه نوین و سلطه گرایش های سرمایه دلالی سوداگرانه، بی توجهی به تولیدی کردن و اشتغال زایی، انحصار تجارت و تبادل کالاها، سلطه اقتصاد جنگی، مافیایی و فساد فراگیر ناشی از آن در گستره مناسبات اجتماعی، موجب ازدیاد فاصله فقر و ثروت و شکاف عمیق اجتماعی گردیده، فقر و محرومیت اجتماعی در کشور، فراگیر شده است.

کشور ما برای زدودن فقر و تامین مصوونیت غذایی، بهره برداری از منابع طبیعی و زیر زمینی خویش، نیازمند اتخاذ سیاست های اقتصادی انسان مدار و برنامه محور بوده و حکومت های آینده باید با روی کرد به توزیع عادلانه درآمدها، توسعه زیرساخت ها، تامین اجتماعی شهروندان، تضمین حق کار و آموزش و پرورش، تامین مسکن، آب، حفظ محیط زیست را توأم با اتخاذ سیاست بازار با روی کرد اجتماعی، مبنای سیاست اقتصادی خویش قرار دهند.

تداوم درگیری های طولانی منجر به تبارز قدرت روز افزون گروه های جنگی در کشور شده که با دامن زدن به اختلاف های اتنیکی، نقش مدافع کاذب گروه های اجتماعی را تمثیل می کنند. این گروه ها از هویت و آدرس اقوام در تعامل و تباری تقسیم قدرت با گروه های ذی نفع، به توزیع افقی و عمودی قدرت سیاسی پرداخته از امکانات و اهرم قدرت مطلقه، برای دامن زدن به اختلافات میان مردم، انقطاب سیاسی و اجتماعی بهره می برند.

اقوام و گروه های اتنیکی، واقعیت اجتماعی افغانستان کنونی بوده، پاسداری از ارزش ها و هویت این اقوام، حضور این گروه ها در تصمیم گیری های سیاسی کشور، از طریق مشارکت اجتماعی، تعمیق و گسترش ارزش های مردم سالاری، تامین حقوق شهروندی، رشد و بالندگی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی اقوام، عامل همبستگی و شکل گیری دولت-ملت مدرن در کشور بوده ثبات سیاسی و اجتماعی را تضمین می نماید.

با طرح این نگرش های اساسی و اجرایی کردن آن ها در سیاست گذاری ها، حزب آزادگان افغانستان آماده هم کاری در فرآیند شکل گیری انتخابات آزاد، عادلانه و قانون مند بوده، مشروعیت و پذیرش نظام سیاسی را در بعد قانونی در راه اندازی انتخابات شفاف، هم گانی و مشارکتی دانسته، برآیند چنین تصمیم گیری عقلانی و مدنی را عامل ایجاد دستگاه اداری کارا، مسوولیت پذیر و باورمند به ارزش های مردم سالاری ارزیابی می نماید و تحقق مواد زیرین را عامل برپایی چنین دستگاه سیاسی می داند.

- پذیرش انتخابات به عنوان گزینه نهاد سازی در فرآیند دولت سازی مدرن.

- تعدیل نظام انتخاباتی کنونی و قانون مند ساختن سیستم تناسبی و یا مختلط به هدف فراهم آوری شرایط مشارکت واقعی احزاب و گروه های اجتماعی.

- فراهم آوری شرایط قانونی برای تعدیل و اصلاح قانون اساسی به منظور بهبود و کارآیی نظام سیاسی و جلوگیری از انحصار قدرت، تفکیک قوا و برپایی نظام پارلمانی مبتنی بر نقش احزاب.

- تاکید بر نقش تقنینی نظارتی شورا های ولایتی و گزینش ارگان های محلی قدرت.

- تامین صلح عادلانه بر مبنای همبستگی اجتماعی، محاکمه و مجازات مجرمین جنگی، دلجویی از قربانیان و تمیم فرهنگ گذشت و بخشایش.

- اتخاذ سیاست های اقتصادی انسان مدار و تامین اجتماعی اقشار و گروه های آسیب پذیر و فراهم آوری شرایط سالم رقابت و قانون مند کردن بازار با روی کرد اجتماعی.

- تعمیق و تمیم مردم سالاری، حمایت از گروه های اتنیکی در مشارکت گسترده اجتماعی و سیاسی و تامین حقوق فرهنگی اقوام ساکن افغانستان.

هیات اجرایی حزب آزادگان افغانستان، مطالعه برنامه های کاری و سازوکار انتخاباتی کاندیداها و شیوه های تماس با آن ها را مورد نظر و دقت قرار خواهد داد و تصمیم نهایی را با توجه به منافع مردم افغانستان و مصالح حزب به تشکیلات سراسری حزب آزادگان افغانستان اعلام خواهد نمود.

هیات اجرایی حزب آزادگان افغانستان

پیام تسلیت!

شورای جوانان حزب آزادگان افغانستان در گذشت دو ابر مرد مبارز و آزادی خواه، مولانا صنعت الله «حکیمی» و جنرال

عزیز جان «سیدی» را برای خانواده این دو بزرگ مرد، یاران و هم سنگران شان تسلیت عرض می دارد.

روح شان شاد و یادشان گرامی باد!